



وهابیت و تحریف دیدگاه مالک بن انس درباره صفات خبریه

ابوالفضل قاسمی*

چکیده

موضوع صفات خبریه و روش صحیح تفسیر آن، از مسائل پرمناقشه در تاریخ مذاهب اسلامی است. برخی از مذاهب منحصرأ راه تفویض تمام معنا یا تأویل را تجویز کرده‌اند و برخی دو راه تفویض و تأویل را توصیه کرده‌اند. جریان وهابیت از بدو پیدایش تا کنون مکرراً مذاهب اسلامی را به دلیل تجویز هر یک از راه‌های تأویل و تفویض به انحراف در فهم و تفسیر این دسته از صفات متهم کرده است و روشی نو در تفسیر این صفات ابداع کرده است. وهابیان با هدف تأویل و هویت‌بخشی به ایده و روش خود تلاش کرده‌اند که سلف و عالمان مبرز متقدم اهل سنت را هم‌نظر و هم‌سنگ با خود معرفی کنند. عبارت «الاستواء معلوم، والکیف مجهول» که به مالک بن انس منسوب است، یکی از محوری‌ترین دلایل و سخنان صادره‌شده از سوی وهابیان برای اصالت بخشیدن به این دیدگاه است. این مقاله پس از بررسی صحت و سقم ادعای وهابیان در انتساب عبارت مذکور به مالک بن انس، به این نتیجه رسیده است که اولاً، عبارت «الاستواء معلوم، والکیف مجهول» از مالک بن انس نیست و ثانیاً، اگر دیدگاه مالک بن انس در غیر صفت «استواء» بررسی شود، مشخص خواهد شد که دیدگاه او با وهابیت در تعارض است.

کلیدواژه‌ها: صفات خبری، وهابیت، مالک بن انس، تشبیه، الاستواء معلوم و الکیف مجهول.

* پژوهشگر حوزه نقد وهابیت.

مقدمه

مسئله صفات خبری و فهم آن، از گذشته تاکنون بین اندیشمندان مذاهب اسلامی، مورد بحث بوده است. درباره توانایی انسان بر شناخت خدای متعال و صفاتی که می‌توان به ذات الهی نسبت داد، گرایش‌های مختلفی وجود دارد که بعضی در آن افراط، و برخی نیز تفریط کرده‌اند؛ برای مثال، بعضی به استناد پاره‌ای از آیات و روایات متشابه، صفات و افعال موجودات مادی، مانند رفتن، آمدن، نشستن، برخاستن را نیز به خدای متعال نسبت داده‌اند که اصطلاحاً «مُجَسِّمه: قائلین به صفات جسمانی» و «مُشَبَّهه: تشبیه‌کنندگان خدا به مخلوقات» نامیده شده‌اند. بعضی دیگر، مطلقاً قدرت انسان را بر شناختن ذات و صفات خدای متعال نفی کرده‌اند و به دسته‌ای دیگر از آیات و روایات تمسک نموده‌اند، و برای صفات و افعالی که به خدای متعال نسبت داده می‌شود، معانی سلبی در نظر گرفته‌اند؛ مثلاً علم را به نفی جهل، و قدرت را به سلب عجز تأویل کرده‌اند؛ حتی بعضی تصریح کرده‌اند که نسبت دادن «وجود» هم به خدای متعال، معنایی جز نفی عدم ندارد.^۱ در این میان، گرایش سومی وجود دارد که راهی را میان تشبیه افراطی و تنزیه تفریطی برمی‌گزیند. این گرایش، موافق عقل و مورد تأیید پیشوایان معصوم علیهم‌السلام است.

این اختلافات در نهایت، سبب ایجاد سه نظریه تفویض، تشبیه و اثباتِ بالتشبیه (تاویل)، در این صفات شده است. در روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز، به آن اشاره شده است. امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: برای مردم در توحید سه مذهب وجود دارد؛ یکی مذهب نفی-کردن (تفویض) و یکی مذهب تشبیه‌کردن و دیگری مذهبی که خدا را بدون تشبیه کردن اثبات می‌کند. مذهب نفی و مذهب تشبیه درست نیست؛ به دلیل اینکه چیزی شبیه خداوند نیست؛ راه درست همان اثبات بدون تشبیه (راه سوم) است.^۲

کسانی که دچار تشبیه شده‌اند به آنها مُشَبَّهه گفته‌اند. در کتب متعدد، تعریفی که از

۱. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، ص ۴۵۷.

۲. «لِلنَّاسِ فِي التَّوْحِيدِ ثَلَاثَةُ مَذَاهِبٍ نَفْيٌ وَ تَشْبِيهٌ وَ إِثْبَاتٌ يَغْيَرُ تَشْبِيهٌ فَمَذْهَبُ الثَّنَائِي لَا يَجُوزُ وَ مَذْهَبُ التَّشْبِيهِ لَا يَجُوزُ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يُشَبَّهُ شَيْءٌ وَ السَّبِيلُ فِي الطَّرِيقَةِ الثَّلَاثَةِ إِثْبَاتٌ بِأَلَا تَشْبِيهٍ»؛ (ابن بابویه، ابوجعفر محمد، التوحید، ص ۱۰۷).

مُشَبَّهٔ ارائه شده است؛ بر همین مبنا است که مُشَبَّهٔ کسانی هستند که الله تعالی را به مخلوقات تشبیه کرده‌اند.

سید میر شریف جرجانی (۸۱۶ق)، در شرح المواقف نوشته است: مُشَبَّهٔ کسانی هستند که خداوند را به مخلوقات تشبیه می‌کنند و به خداوند را به مخلوقات تمثیل کرده‌اند.^۱

کسانی که دچار تشبیه در صفات شده‌اند، همیشه مورد مذمت سایر فرق اسلامی بوده‌اند. این مسئله سبب شده، پیروان این دیدگاه، افکار خود را با الفاظی پنهان کنند. وهابیت که پیروان فکری محمد بن عبدالوهاب هستند، دچار تشبیه در صفات خبری هستند. مهمترین ادعای وهابیت این است که ظاهر تمام صفات، اثبات و قید بلاکیف به آن اضافه می‌شود؛ به این تفسیر که، صفات در معنای حقیقی ثابت هستند و حتی کیفیت هم دارند ولی بشر نمی‌داند کدام کیفیت مراد است^۲

وهابیت در اینجا معمولاً برای تبیین دیدگاه خود، از عبارت مالک بن انس (۱۷۹ق)^۳ که گفت: «الاستواء معلوم، والکیف مجهول» استفاده می‌کنند. وهابی‌ها بارها این عبارت مالک را نقل می‌کنند و منظورشان از این عبارت، این است که معنای ظاهری استواء، معلوم است و کیفیت ظاهری هم برای استواء او ثابت است. منتها کیفیت آن فقط برای ما مجهول است. در این پژوهش، به این مسئله پرداخته می‌شود که آیا ادعای وهابیت در این خصوص، صادق است یا خیر؟

وهابیت بدون اینکه سند درستی بر این گفتار خود ارائه دهند، این قول را تعمیم داده و به سایر سلف هم نسبت می‌دهند. آنها مدعی هستند، این فهمی که از اسماء و صفات الهی ارائه می‌دهند، گفتمان سلف است.

ابن عثیمین در ذیل آیه «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ»^۴ در پاسخ به این پرسش که هنگام نزول خداوند، آیا عرش خالی می‌شود؟ بیان می‌کند که اصل این پرسش بی‌معنا است و

۱. جرجانی، علی بن محمد، شرح المواقف، ج ۳، ص ۷۱۵.

۲. مالک بن انس (۹۳-۱۷۹ق) معروف به امام مالک از فقهای چهارگانه اهل سنت که فقه مالکی به او منسوب است.

۳. سوره یونس، آیه ۳.

سوال کننده را مورد خطاب قرار داده و این گونه پاسخ می دهد:

آیا تو بر فهمیدن صفات خدا حریص تر هستی یا صحابه؟ اگر بگویی من به فهم آن حریص ترم، دروغ می گویی، و اگر بگویی آنها حریص تر بودند، پس شما هم، آنچه سلف در این باره انجام دادند را انجام دهید. آنها هیچ گاه از پیامبر ﷺ نپرسیدند که (مثلاً)، یا رسول الله ﷺ وقتی خدا نازل می شود، آیا عرش خالی می شود؟ این چه سؤالی است که می پرسید؟! بلکه بگو خدا نازل می شود و ساکت باش. اینکه عرش خالی می شود یا نمی شود؟ چیزی نیست که تو مأمور به تصدیق آن باشی؛ مخصوصاً در امری که مربوط به ذات خدا و صفات اوست؛ چرا که این امر فوق عقول می باشد.^۱

الف: بیان ادعای وهابیت در صفات خبری و انتساب دیدگاه خود به سخن مالک بن انس

وهابیت، بحث صفات خبری را ذیل عنوان توحید اسماء و صفات بررسی می کند؛ آنان به صورت عمومی، توحید را به سه قسم ربوبیت، الوهیت و اسماء و صفات تقسیم می کنند؛^۲ برای نمونه، به تعاریف تعدادی از شیوخ آنان، در خصوص توحید اسماء و صفات اشاره می شود.

محمد بن صالح بن محمد العثیمین (۱۴۲۱ق)، در تعریف توحید در اسماء و صفات می گوید:

توحید در اسماء و صفات یعنی اینکه، خداوند را با همان اسماء و صفاتی که در قرآن و سنت ذکر شده بخوانیم. این نوع توحید، متضمن دو چیز می باشد؛ یکی اثبات و دیگری نفی. اثبات یعنی همان اسماء و صفاتی را که در قرآن برای خدا به اثبات رسیده، اثبات کنیم و نفی به معنای آن است که اسماء و صفاتی را که در قرآن و سنت نفی شده، نفی نماییم.^۳

۱. ابن عثیمین، محمد، *مجموع فتاوی و رسائل*، ص ۲۰۵-۲۰۴.

۲. امید، محمدجواد، مقاله «اقسام توحید از دیدگاه وهابیت و نقد آن»، فصل نامه سراج منیر، ص ۱۳۶-۱۱۷.

۳. «الثالث: توحید الأسماء والصفات وهو "إفراد الله سبحانه وتعالى بأسمائه وصفاته الواردة في كتاب وسنة رسوله صلى الله عليه وسلم، وذلك بإثبات ما أثبتته، ونفي ما نفاه من غير تحريف، ولا تعطيل، ومن غير تكييف، ولا تمثيل»؛ (ابن عثیمین، محمد بن صالح، شرح كشف الشبهات، ص ۱۶).

بن باز (۱۴۲۰ق)، هم این گونه تعریف کرده است:

توحید اسماء و صفات، عبارت است از ایمان به هر آنچه که در قرآن و احادیث صحیح، در مورد اسماء و صفات الهی آمده است و اثبات آن صفات برای الله، فقط به وجهی که لایق اوست. بدون تحریف و تعطیل و تکیف و تمثیل.^۱

در فهم دیدگاه وهابیت، نباید به همین تعاریف کلی در توحید اسماء و صفات بسنده کرد؛ بلکه جزئیاتی که بعد از این تعاریف بیان کرده اند، حقیقت دیدگاه تشبیهی آنان را آشکار می کند.

در واقع، هرگز نباید گمان کرد، وهابیت، همان دیدگاه اهل سنت را در بحث صفات دارد؛ بلکه به آنان نسبت بدعت و شرک در صفات می دهند.

در کتاب الدرر السنیة فی الأجوبة النجدیة که توسط خود وهابیت گردآوری شده، «عبدالرحمن بن حسن»، صاحب کتاب فتح المجید در مورد اشاعره این گونه می گوید:

این طائفه ای که به ابی الحسن اشعری منسوب هستند (منظور اشاعره که طیف کثیری از اهل سنت هستند) ... این فرقه انحرافی از حق، شیاطین خود را (منظور علمای آنهاست) به کار گرفته اند تا مردم را از راه خدا بازدارند؛ پس وحدانیت خدا را انکار کردند و شرک را که خداوند نمی بخشد جایز دانستند؛ پس اجازه دادند که غیر او پرستش شود توحید صفات را با تعطیل در صفات انکار کرده اند. ائمه اهل سنت و پیروان آنها (منظور خودشان هستند)، نوشته هایی در رد این فرقه ی سرسخت کافر دارند.^۲

وهابیت در بحث صفات، قائل است که تمام صفات از جمله صفات خبری، در معنای حقیقی به کار برده شده اند؛ ولی کیفیت و معنای حقیقی آن برای ما روشن نیست و ما حق تاویل یا تفویض نداریم؛ یعنی اگر گفته می شود «یدالله»، طبق دیدگاه وهابیت، «ید»

۱. «وأما توحيد الأسماء والصفات: فهو الإيمان بكل ما ورد في القرآن الكريم، أو الأحاديث الصحيحة من أسماء الله وصفاته، وإثباتها لله وحده على الوجه اللائق به سبحانه من غير تحريف، ولا تعطيل، ولا تكييف، ولا تمثيل»؛ (بن باز، عبدالعزيز، فتاوى المهمة لعامة الأمة، ص ۸).

۲. «وهذه الطائفة التي تنتسب إلى أبي الحسن الأشعري ... فهذه الطائفة المنحرفة عن الحق قد تجردت شیاطین هم لصد الناس عن سبیل الله، فجحدوا توحيد الله فی الإلهیة، وأجازوا الشرک الذی لا یغفره الله، فجوزوا أن یعبد غیره من دونه، وجحدوا توحيد صفاته بالتعطيل فالأئمة من أهل السنة وأتباعهم لهم المصنفات المعروفة فی الرد على هذه الطائفة الکافرة المعاندة»؛ (علمای نجد، الدرر السنیة فی الأجوبة النجدیة، ج ۳، ص ۲۱۱-۲۱۰).

معنای حقیقی است که کیفیت دارد؛ ولی کیفیت آن، برای انسان‌ها ناشناخته است و قید «بلاکیف» را برای این جهل به کیفیت می‌آورند.

عبدالله بن جبرین (۱۴۳۰ق) در اعتقاد أهل السنة می‌نویسد:

خدا وجود دست برای خود را اثبات کرده و می‌دانیم این دست در معنای حقیقی است؛ ولكن کیفیت آن را نمی‌دانیم.^۱

وهابیت در تفسیر «بلاکیف» بیان کرده‌اند که منظور این است که اصل معنا مشخص است و دیدگاه آنها با اشاعره فرق دارد و منظور این «بلاکیف» را، تفویض معنا نگرفته‌اند. قول سلف «أمروها كما جاءت» دلالت بر باقی ماندن بر همان ظاهر می‌کند و الفاظ در آن، بر معنای خودشان دلالت می‌کنند. با این توضیح، خطای اشاعره روشن می‌گردد؛ چرا که مراد سلف از «بلاکیف» را نفی معنا گرفته‌اند و کیفیت را تعبیری از معنا دانسته‌اند.^۲

آنها این دیدگاه خود را مستند به این قول مالک «الاستواء معلوم والکیف، مجهول، والإیمان به واجب، والسؤال عنه بدعة» می‌کنند.

عبدالعزیز بن باز (۱۴۲۰ق) در این مورد نوشته است:

پس معنای استواء، امر شناخته شده است؛ همان‌طور که مالک گفته است: «الاستواء معلوم والکیف، مجهول، والإیمان به واجب، والسؤال عنه بدعة».^۳

محمد بن صالح العثیمین نیز، (۱۴۲۱ق)، صریحاً این معنا را بیان کرده است که: مراد معنای حقیقی است که کیفیت دارد؛ ولی کیفیت آن برای ما معلوم نیست؛ سپس آن را مستند به قول مالک بن انس کرده است.

«ولهذا قال مالك - رحمه الله - حين سئل عن كيفية الاستواء: "الکیف مجهول، والسؤال عنه بدعة"، وليس معنى هذا أن لا نعتقد أن لها كيفية، بل لها كيفية، ولكنها ليست معلومة لنا؛ لأن ما ليس له كيفية ليس بموجود، فالاستواء، والنزول، واليد، والوجه، والعین لها كيفية، لكننا لا نعلمها؛ ففرق بين أن تثبت كيفية معينة، ولو تقديراً وبين أن تؤمن بأن لها كيفية غير معلومة، وهذا هو الواجب، فنقول: لها

۱. ابن جبرین، عبدالله بن عبدالرحمن، اعتقاد أهل السنة، ج ۴، ص ۷۵.

۲. قزار الجاسم، أبو عثمان فيصل، الأشاعرة في ميزان أهل السنة، ج ۱، ص ۳۶.

۳. بن باز، عبدالعزیز بن عبدالله، أصول الإیمان، ص ۵۹.

کیفیه، لکن غیر معلومه».

به همین دلیل، مالک هنگامی که از او در مورد کیفیت استواء سؤال شد گفت: «الکیف مجهول، والسؤال عنه بدعة». این بدان معنا نیست که معتقد باشیم، استواء کیفیت ندارد؛ بلکه برای آن کیفیت است؛ ولیکن برای ما معلوم نیست و فرق می‌کند، بین اینکه کیفیت معینی را، ولو فرضی، ثابت کنیم و ایمان داشته باشیم که کیفیت دارد؛ ولی برای ما معلوم نیست و این واجب است که بگوییم، کیفیت دارد؛ ولی کیفیت برای ما معلوم نیست.

ب: بررسی عقیده مالک بن انس در صفات خبری و عبارت منتسب به او

همان‌طور که بیان شد، وهابیت در بیان عقیده خود در صفات خبری، به عبارتی از مالک بن انس (۹۳-۱۷۹ق) تمسک می‌کنند؛ در ادامه برای روشن شدن این دیدگاه و این استدلال، دو پرسش مورد بررسی قرار می‌گیرد که عبارت‌اند از:

۱. عبارت مالک بن انس در مورد صفت استواء چیست؟

۲. عقیده مالک در بحث صفات خبری چیست و او در سایر صفات خبری، چه دیدگاهی را بیان کرده است؟

۳. بررسی عبارت مالک بن انس «الاستواء معلوم، والکیف مجهول»

اولین نکته که قابل بررسی می‌باشد، این است که چنین عبارتی «الاستواء معلوم، والکیف مجهول» از مالک بن انس نقل شده یا خیر؟^۲

مجموع الفاظی که از مالک در این مورد روایت شده

عبارت اول مالک: «والکیف غیر معقول»

أبو بکر بیهقی (۴۵۸ق)، در الأسماء والصفات آورده است:

«أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحَارِثِ الْقَفِيُّ الْأَصْفَهَانِيُّ، أَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ حَيَّانَ الْمَعْرُوفِ بِأَبِي الشَّيْخِ، ثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ زَيْدِ بْنِ أَبِي دِيٍّ، سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَمْرٍو بْنَ النَّضْرِ النَّيْسَابُورِيَّ، يَقُولُ: سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ يَحْيَى، يَقُولُ: كُنَّا عِنْدَ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ فَجَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، «الرَّحْمَتُ

۱. ابن عثیمین، محمد بن صالح، مجموع فتاوی ورسائل العثیمین، ج ۱۰، ص ۷۷۱.

۲. لازم به تذکر است، برای اینکه این موضوع دقیق روشن گردد، لازم است در متن از عبارت عربی استفاده گردد.

عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى؛ فَكَيْفَ اسْتَوَى؟ قَالَ: فَاطْرَقَ مَالِكٌ بِرَأْسِهِ حَتَّى غَلَاهُ الرُّحْضَاءُ ثُمَّ قَالَ: الْإِسْتَوَاءُ غَيْرُ مَجْهُولٍ، وَالْكَيْفُ غَيْرُ مَعْقُولٍ، وَالْإِيمَانُ بِهِ وَاجِبٌ، وَالسُّؤَالُ عَنْهُ بِدَعَةٍ، وَمَا أَرَاكَ إِلَّا مُبْتَدِعًا. فَأَمَرَ بِهِ أَنْ يُخْرَجَ.^۱

یحیی بن یحیی می گوید: ما نزد مالک بن انس بودیم که مردی آمد و گفت: ای اباعبدالله، خداوند فرموده است: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»، استوایش چگونه است؟ مالک سرش را پایین انداخت؛ طوری که پیشانی‌اش عرق کرد؛ سپس گفت: استواء غیر مجهول است و چگونگی‌اش غیر معقول، و ایمان به آن واجب است و سوال از چگونگی آن بدعت است. و جز این نمی بینم که تو مبتدع هستی و دستور داد که او را اخراج کنند.

همان طور که در این روایت آمده، مالک دو عبارت بیان کرده است: «الْإِسْتَوَاءُ غَيْرُ مَجْهُولٍ، وَالْكَيْفُ غَيْرُ مَعْقُولٍ».

در این عبارت، مالک تصریح کرده که امر مجهولی نیست؛ ولی بیان نکرده است که معنای آن روشن است؛ برخلاف وهابیت که اصرار دارد بگوید: معنا کاملاً همان معنای ظاهری و حقیقی در تمام موارد است و در ادامه هم گفته است: «وَالْكَيْفُ غَيْرُ مَعْقُولٍ»؛ او کیفیت داشتن را غیر معقول می داند؛ در حالی که همان طور که اشاره شد، وهابیت برای خدا کیفیت قائل است. فقط می گوید: کیفیت مشخص نیست؛ در عبارت مالک لفظ «الکیف غیر معقول» می باشد و این، غیر از لفظی است که وهابیت بیان کرده است.

این عبارت مالک با ادعای وهابیت یکی نیست. مالک گفته است که کیف و چگونگی از استوای الله، غیر معقول است. اما به او چنین نسبت داده که گفته است: استوایش معلوم و دارای کیفیت است و فقط کیفیتش برای ما مجهول است و اصلاً درباره استوای الله، کیفیت مطرح نیست؛ بلکه کیف و چگونگی از آن برداشته شده و غیر معقول است.

عبارت دوم مالک: «و لا یتقال کیف و کیف عنه مرفوع»

دومین نقلی که از عبارت مالک بیان شده، این قید می باشد که «و لا یتقال کیف و کیف عنه مرفوع».

۱. بیهقی، أبوبکر، الأسماء والصفات، ج ۲، ص ۳۰۵.

بیهقی در الأسماء والصفات می نویسد:

«أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ، أَخْبَرَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، ثنا أَبِي، حَدَّثَنَا أَبُو الزَّيْبِعِ ابْنُ أَخِي رَشِيدٍ بْنُ سَعْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ وَهْبٍ، يَقُولُ: كُنَّا عِنْدَ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ فَدَخَلَ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» كَيْفَ اسْتَوَاؤُهُ؟ قَالَ: فَأَطْرَقَ مَالِكٌ وَأَخَذَتْهُ الرُّحَصَاءُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»؛ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ، وَلَا يَقَالُ: كَيْفَ، وَكَيْفَ عَنْهُ مَرْفُوعٌ، وَأَنْتَ رَجُلٌ سُوءٍ صَاحِبٌ بِدْعَةٍ، أَخْرِجُوهُ. قَالَ: فَأُخْرِجَ الرَّجُلُ».^۱

عبدالله بن وهب می گوید: نزد مالک بن انس بودیم که مردی آمد و گفت: ای اباعبدالله، خداوند فرموده است: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»، استوایش چگونه است؟ امام مالک سرش را پایین انداخت؛ طوری که پیشانیش عرق کرد؛ سپس سرش را بلند کرد و گفت: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»، همان گونه که خودش بیان نموده است و نباید گفت: (کیف یعنی چگونه)؛ زیرا کیف از خدا مرفوع است و تو آدم بد و دارای بدعت هستی؛ او را اخراج کنید. راوی می گوید: سپس آن مرد را بیرون کردند.

همان طور که در این نقل هم بیان شده، مالک «الاستواء معلوم و الکیف مجهول» را نگفته است؛ بلکه کیفیت را از خدا رفع شده می داند و از اینکه به خدا کیفیت نسبت داده شده است، ناراحت شد و از ناراحتی عرق کرد. اگر مالک مانند تفکر وهابیت می اندیشید، ناراحت نمی شد و می گفت: استواء همان معنای ظاهری است؛ ولی چون می داند این عبارات باعث تشبیه و تجسیم می شود، ناراحت شده و آن را کلاً مرفوع بیان کرده است.

عبارت سوم مالک: «اسْتَوَاؤُهُ مَجْهُولٌ وَالْفِعْلُ مِنْهُ غَيْرُ مَعْقُولٍ»

این لفظ را ابن عبدالبر (۴۶۳ق)، در التمهید آورده است.

«وَأَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُونُسَ قَالَ حَدَّثَنَا بَقِيُّ بْنُ مَخْلَدٍ قَالَ حَدَّثَنَا بَكَّازُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مَهْدِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى كَيْفَ اسْتَوَى قَالَ فَأَطْرَقَ مَالِكٌ ثُمَّ قَالَ اسْتَوَاؤُهُ مَجْهُولٌ وَالْفِعْلُ مِنْهُ غَيْرُ مَعْقُولٍ وَالْمَسْأَلَةُ عَنْ هَذَا بِدْعَةٌ».^۲

۱. بیهقی، أبوبکر، الأسماء والصفات، ج ۲، ص ۳۰۴.

۲. ابن عبدالبر، یوسف، التمهید لما فی الموطأ من المعانی والأسانید، ج ۷، ص ۱۵۱.

از مالک بن انس درباره قول خداوند «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» سوال شد که استوی چگونه است؟ مالک ساکت شد؛ بعد گفت استوای الله مجهول و فعل از الله غیر معقول است و سوال از آن بدعت است.

این عبارت نقل شده از مالک هم، با آنچه وهابیت می گوید نه تنها همخوانی ندارد، بلکه ضد آنچه که آنها می گویند را اثبات می کند؛ چراکه اصل استواء را مجهول دانسته و نسبت دادن فعل نشستن و استوا را بر خداوند، غیر معقول دانسته است.

عبارت چهارم مالک: «سالت عن غير مجهول، و تكلمت في غير معقول»

این نقل را ابن عبدالبر در التمهید آورده است که:

«حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ صَالِحٍ الْمَخْرُومِيُّ بِالرَّمْلَةِ قَالَ كُنَّا عِنْدَ مَالِكٍ إِذْ جَاءَهُ عِرَاقِي فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَسْأَلَةٌ أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهَا فَطَاطَأَ مَالِكٌ رَأْسَهُ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى كَيْفَ اسْتَوَى قَالَ سَأَلْتُ عَنْ غَيْرِ مَجْهُولٍ وَتَكَلَّمْتُ فِي غَيْرِ مَعْقُولٍ»^۱.

یک شخص عراقی نزد مالک آمد و گفت: سوالی از تو دارم. مالک سرش را پایین انداخت. آن عراقی از مالک سوال کرد: از چگونگی استوی در آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» برایم بگو. مالک گفت: سوال کردی از یک غیر مجهول و صحبت کردی از امری غیر معقول.

در این عبارت هم، آنچه وهابیت به مالک نسبت داده، برداشت نمی شود. این نکته قابل ذکر است، برخی از وهابی هایی که از این مشکل مطلع بوده اند، به این مطلب اشاره کرده اند؛ مانند ابن عثیمین که متوجه این خطا شده و می نویسد:

«فقال: الاستواء معلوم، والکیف مجهول، والإیمان به واجب، والسؤال عنه بدعة، هذا هو اللفظ المشهور عنه، واللفظ الذي نقل عنه بالسند قال: الاستواء غیر مجهول، والکیف غیر معقول، والإیمان به واجب، والسؤال عنه بدعة»^۲. پس مالک گفته است: «الاستواء معلوم، والکیف مجهول، والإیمان به واجب، والسؤال عنه بدعة». این لفظ مشهور از مالک است و لفظی که از او نقل شده است با سند «الاستواء غیر مجهول، والکیف غیر معقول، والإیمان به واجب،

۱. ابن عبدالبر، یوسف، التمهید لما فی الموطأ من المعانی والأسانید، ج ۷، ص ۱۵۱.

۲. ابن عثیمین، محمد بن صالح، مجموع فتاوی و رسائل العثیمین، ج ۵، ص ۱۸۸.

والسؤال عنه بدعة»، می‌باشد.

همان‌طور که مشاهده شد، خود ابن عثیمین هم گفته است، سخنی که از مالک نقل می‌شود، لفظ مشهوری است؛ ولی آنچه که سند دارد، لفظ دیگری است.

بررسی عقیده مالک در سایر صفات خبری

با بررسی سخنان مالک بن انس در سایر صفات غیر از استواء، می‌توان پرسید که آیا، دیدگاهی که وهابیت در عقیده، در باب صفات به مالک نسبت می‌دهد، صحیح می‌باشد یا خیر؟

وقتی به این موارد مراجعه شود، درمی‌یابیم که دیدگاه مالک مخالف آن چیزی است که وهابیت ادعا می‌کند؛ با اینکه منقولات در این موارد بسیار کم است، ولی آنچه برداشت می‌شود این است که یا مالک، نفی تشبیه و تجسیم کرده و یا اینکه، تاویل برده است؛ در هر دو صورت، او هرگز عقیده‌ای مانند آنچه وهابیت بیان کرده، ندارد.

مالک و روایت «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ»

در روایت «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» مالک دیدگاه خود را هرگز مانند آنچه که وهابیت بیان کرده نگفته است. او هرگز بیان نکرده است که ظاهر معنا اخذ شود و بعد، یک قید بلاکیف اضافه شود؛ یا مثلاً نگفته است که «اللّٰه له صورة لا كصورتنا»، یا بگوید «له صورة بلاکیف»؛ بلکه تجسیم و تشبیه را نفی کرده است.

برای نمونه، در روایت زیر، وقتی سخن از صورت یا ساق در روایاتی می‌شود، مالک آنها را انکار می‌کند و از نقل این روایات نهی می‌کند.

«أَبُو أَحْمَدَ بْنُ عَدِيٍّ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَدَائِنِيُّ، حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ جَابِرٍ، حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ بْنُ أَبِي الْعَمْرِ، قَالَ: قَالَ ابْنُ الْقَاسِمِ: سَأَلْتُ مَالِكاً عَمَّنْ حَدَّثَ بِالْحَدِيثِ: الَّذِينَ قَالُوا: (إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ)، وَالْحَدِيثُ الَّذِي جَاءَ: (إِنَّ اللَّهَ يَخْشِفُ عَنْ سَاقِهِ)، (وَأَنَّهُ يُدْخِلُ يَدَهُ فِي جَهَنَّمَ حَتَّى يُخْرِجَ مِنْ أَرَادَ). فَأَنْكَرَ مَالِكٌ ذَلِكَ إِنْكَاراً شَدِيداً، وَنَهَى أَنْ يُحَدَّثَ بِهَا أَحَدٌ. فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ نَاساً مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ يَتَحَدَّثُونَ بِهِ. فَقَالَ: مَنْ هُوَ؟ قِيلَ: ابْنُ عَجَلَانَ، عَنْ أَبِي الرَّنَادِ. قَالَ: لَمْ يَكُنْ ابْنُ

عَجَلَانْ يَعْرِفُ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ، وَلَمْ يَكُنْ عَالِمًا».^۱

ابن القاسم می‌گوید: از مالک بن انس سوال پرسیدم، دربارهٔ حدیث کسانی که می‌گویند: الله، آدم را بر صورت خودش خلق کرد؛ و حدیثی که در آن آمده: الله ساقش را کشف می‌کند؛ و اینکه او دستش را در جهنم داخل می‌کند، تا هرکس را که بخواهد از آنجا بیرون آورد. مالک به شدت آن را انکار کرده و از اینکه کسی این احادیث را نقل کند نهی کرد. به مالک گفته شد: بعضی از اهل علم چنین احادیثی را روایت می‌کنند. مالک گفت؟ چه کسانی؟ گفته شد: ابن عجلان از ابی الزناد آنها را روایت می‌کند. مالک گفت: ابن عجلان کسی نیست که چنین چیزهایی را بشناسد و عالم نیست.

مالک و حدیث نزول

همچنین در حدیثی که در آن، بحث نزول و جابه‌جایی خداوند مطرح شده، به‌صراحت هرچه تمام‌تر آن را تاویل کرده است.

ابن عبدالبر مالکی قرطبی می‌گوید:

«وقد روی محمد بن علي الجبلي وكان من ثقات المسلمين بالقيروان قال حدثنا جامع بن سواده بمصر قال حدثنا مطرف عن مالك بن أنس أنه سئل عن الحديث إن الله ينزل في الليل إلى سماء الدنيا فقال مالك يتنزل أمره وقد يحتمل أن يكون كما قال مالك رحمه الله على معنى أنه تنزل رحمته وقضاؤه بالعفو والاستجابة وذلك من أمره أي أكثر ما يكون ذلك في ذلك الوقت والله أعلم».^۲

محمد بن علی البجلی از جمله ثقات مسلمین در قیروان، از جامع بن سواداء در مصر، از مطرف از مالک بن انس روایت کرده‌اند: از مالک در مورد حدیث نزول سوال شد. او در جواب گفت: امر الله نازل می‌شود و چه‌بسا احتمال دارد، آن چیزی که مالک گفته، رحمت و قضاء الله تعالی، به بخشش و استجابت دعاها نازل می‌شود که اینها از امر پروردگار است.

یا ذهبی در سیر الاعلام النبلاء آورده است: مالک ضمن بحث "تنزیل امر الهی" بیان کرده که خداوند منتقل و جابه‌جا نمی‌شود و منزله از این سخنان است.

«ينزل أمره تعالى كل سحر، فأما هو عز وجل فإنه دائم لا يزول ولا ينتقل سبحانه

۱. ذهبی، شمس‌الدین، سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۶۴.

۲. ابن عبدالبر، أبو عمر يوسف، التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، ج ۷، ص ۱۴۴-۱۴۳.

لا إله إلا هو».

امرالله تعالی در هر سحرگاهی نازل می‌شود؛ اما الله عزوجل، دائمی که زایل نمی‌شود و منتقل نمی‌شود. پاک و منزّه است و هیچ الهی جز او وجود ندارد.^۱ در این متن هم، مالک تصریح کرده که خداوند از انتقال و تنزیل منزّه است و اگر قرار بود بر اساس دیدگاهی که وهابیت به او نسبت می‌دهد، نظر می‌داد، باید می‌گفت: خداوند نزولی دارد غیر از نزول ما و آن، نزول بلاکیف است.

۳. تناقض در نقل فهم سلف

از مواردی که نشان می‌دهد، ادعای وهابیت در انتساب دیدگاهش به سلف و مالک بن انس، دروغی بیش نیست، تناقض در توصیف همین صفات خبری است. به‌عنوان نمونه، در معنای «استوائی»، عبدالرحمن بن ناصر السعدی می‌نویسد: تفسیر استواء به نشستن درست است و چنین تفسیری از سلف نقل شده است. صالح بن فوزان تفسیر استواء به نشستن را باطل می‌داند.

عبدالرحمن بن ناصر السعدی در الاجوبة السعدية عن المسائل الكويتية می‌نویسد: ثابت می‌کنیم که الله بر عرشش استوا یافته است. استوائی که لایق به جلال او باشد. فرقی نمی‌کند استوا را به ارتفاع یا به بالا بودن بر عرش تفسیر کرد، یا به استقرار یا نشستن؛ چون این تفاسیر از سلف وارد شده است.^۲

صالح بن فوزان نیز در شرح لمعه الاعتقاد می‌گوید:

جناب شیخ فوزان، نظر شما درباره کسی که می‌گوید استوی به معنای نشستن است چیست؟ آیا به‌عنوان تأویل به‌شمار می‌آید؟ این باطل است، چون تفسیر استوی به نشستن، وارد نشده است و ما از پیش خودمان چیزی را ثابت نمی‌کنیم.^۳

۱. ذهبی، شمس‌الدین، سیر أعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۰۵.

۲. «ثبت أنه استوی علی عرشه استواء یلیق بجلاله سواء فسر ذلك بالارتفاع أو بعلوه علی عرشه، أو بالاستقرار أو بالجلوس، فهذه التفاسیر واردہ عن السلف»؛ (سعدی، عبدالرحمن بن ناصر، الاجوبة السعدية عن المسائل الكويتية، ص ۱۴۷).

۳. «السؤال: فضيلة الشيخ وفقكم الله، ما رأي فضيلتكم في من يقول: إن استوی به معنى جلس، هل يُعد من التأويل؟ الجواب: هذا باطل، لأنه لم يرد تف سیره بالجلوس، ونحن لا نثبت شيئاً من عند أنفسنا»؛ (فوزان، صالح بن فوزان، شرح لمعة الاعتقاد، ص ۳۰۵).

نتیجه

با توجه به عباراتی که از مالک بن انس نقل شد، مالک همان دیدگاه تقویض را بیان کرده است که بخشی از اشاعره معتقد به آن هستند و آنچه وهابیت بیان می‌کند، کاملاً متفاوت با دیدگاه مالک است. وهابیت در استناد دیدگاه خود به مالک بن انس، در حال دروغ بستن به مالک می‌باشد و عبارت «الاستواء معلوم، والکیف مجهول»، از مالک بن انس نیست؛ بلکه مالک بن انس عبارات دیگری دارد که وهابیت آنها را نقل نمی‌کند؛ از طرفی، اگر کسی شک در دیدگاه مالک دارد، می‌تواند به بررسی دیدگاه‌های مالک در سایر صفات خبری بپردازد و آنچه هم که از این بررسی به دست می‌آید، تعارض دیدگاه مالک بن انس با دیدگاه وهابیت است.

منابع

١. قرآن كريم.
٢. بن باز، عبدالعزيز، فتاوى مهمة لعموم الأمة، محقق: إبراهيم الفارس، رياض: دار العاصمة، چاپ اول، ١٤١٣ق.
٣. بن باز، عبدالعزيز، أصول الإيمان، مدينة: الجامعة الإسلامية، المدينة المنورة، چاپ سوم، ١٣٩٩ق.
٤. ابن جبرين، عبدالله، اعتقاد أهل السنة، دروس صوتية قام بتفريغها موقع الشبكة الإسلامية <http://www.islamweb.net>
٥. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، مغرب: وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية، ١٣٨٧ق.
٦. اميد، محمدجواد، مقاله «اقسام توحيد از دیدگاه وهابیت و نقد آن»، فصل نامه سراج منير، پژوهش- نامه نقد وهابیت، ش ١٧، بهار ١٣٩٤.
٧. فوزان، صالح بن فوزان، عقيدة التوحيد وبيان ما يضادها أو ينقصها، رياض: مكتبة دارالمنهاج، بی تا.
٨. فوزان، صالح بن فوزان، الإرشاد إلى صحيح الاعتقاد والرد على أهل الشرك والإلحاد، بی جا: دار ابن الجوزي، چاپ چهارم، ١٤٢٠ق.
٩. قزار جاسم، أبوعثمان فيصل، الأشاعرة في ميزان أهل السنة نقد لكتاب (أهل السنة الأشاعرة شهادة علماء الأمة وأدلتهم)، كويت: المبرة الخيرية لعلوم القرآن والسنة، چاپ اول، ١٤٢٨ق.
١٠. بيهقي، أحمد بن حسين، الأسماء والصفات، تحقيق: عبدالرحمن عميرة، بيروت: دارالجيل، چاپ اول، ١٤١٧ق.
١١. جرجاني، سيدشريف على بن محمد، شرح المواقف، بيروت: دارالجيل، چاپ اول، ١٩٩٧م.
١٢. ذهبي، شمس الدين، سير أعلام النبلاء، قاهره: دارالحديث، ١٤٢٧ق.
١٣. سعدی، عبدالرحمن بن ناصر، الاجوبة السعدية عن المسائل الكويتية، كويت: مركز البحوث والدراسات الكويتية، ١٤٢٣ق.
١٤. ابن عثيمين، محمد بن صالح، مجموع فتاوى ورسائل محمد بن صالح العثيمين، جمع وترتيب: فهد بن ناصر بن إبراهيم السليمان، بی جا: دار الوطن - دار الثريا، ١٤١٣ق.
١٥. علماء نجد الأعلام، الدرر السنية في الأجوبة النجدية، محقق: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم الطبعة، عربستان: چاپ ششم، ١٤١٧ق.
١٦. مصباح يزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره)، ١٣٩١ش.

